

نقد تصوف در آثار صوفیان قبل و بعد از حمله مغول

مهدی رضائی^۱، مریم خسروانی خانیمنی^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۴/۱۵ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۴/۷/۱۴)

چکیده

شکل‌گیری جریان تصوف در قرن دوم هجری، از یک سو منشأ تحولات فراوانی در حوزه‌های مختلف اجتماعی شده و از سوی دیگر این جریان فکری، پذیرای اندیشه‌ها، سلیقه‌ها و برداشت‌های گوناگون دینی شده است. این تأثیر و تأثرات سبب بروز درگیری و نزاع درونی جریان فکری تصوف شده است. در مراحل رشد و رونق تصوف، جوامع اسلامی درگیر حمله‌های بنیان‌کن مغول شدند که در همه سطوح فرهنگی و اقتصادی جامعه تأثیر نهاد و بی‌شک جریان فکری و اجتماعی تصوف نیز از این تأثیرات نمی‌توانست برکنار بماند. در این پژوهش سعی شده نقدهایی که صوفیان سده‌های پنجم و ششم - به‌عنوان سده‌های قبل از حمله مغول - و صوفیان سده‌های هشتم و نهم - که پس از ویرانی مغول قرار دارد - در آثار خود بر دیگر صوفیان روا داشته‌اند، استخراج و هر دوره با هم‌دیگر مقایسه شود تا بتوان از این میان به شناخت بهتر و بیشتری از جریان‌های نابه‌نجار تصوف قبل و بعد از حمله مغول دست یافت. در پایان نتیجه گرفته می‌شود، حمله مغول به شکل مستقیم بر دگرگونی‌های صوفیانه و نقدهای درون‌مشرقی آنان تأثیر نگذاشته است.

کلید واژه‌ها: تصوف، عرفان، مغول، نقد.

۱. نویسنده مسئول، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سلمان فارسی کازرون؛

Email: ezaei@kazerunfu.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سلمان فارسی کازرون.

این مقاله مستخرج از رساله دکتری است.

مقدمه

جریان تصوف که از سده دوم هجری در اسلام شکل گرفت، علاوه بر آموزه‌های دینی، تاحدودی نیز متأثر از افکار و اندیشه‌های دیگر مذاهب فکری و فرهنگ ملت‌های هم‌جوار بوده است. به دلیل همین تأثیر و تأثرات، بسیار از نزاع‌های درون‌مکتبی در عرفان و تصوف اسلامی شکل گرفت که با مطالعه آثار صوفیان هر دوره، قابل مشاهده و بررسی است. اغلب مشایخ بزرگ در سده‌های مختلف، انتقادهای فراوانی بر دیگر صوفیان وارد می‌کنند که بسته به نوع دیدگاه ناقد مشرب، محیط اجتماعی و زمانی وی متغیر است. بر همین اساس، معیارهای فراوانی برای بررسی نقدهای درون‌مکتبی صوفیانه وجود دارد؛ مانند تحولات در زمان (بدون در نظر گرفتن تحولات بزرگ اجتماعی) که خود شامل مقایسه دو سده پیوسته است، بررسی چندین سده پیاپی یا سده‌های ناپیوسته، تفاوت مشرب، تفاوت حوزه جغرافیایی، تأثیر تحولات سیاسی و اجتماعی و... از این قبیل است. از مهم‌ترین تحولاتی که در ضمن رشد تصوف رخ داد، می‌توان به هجوم بنیان‌کن مغول اشاره کرد که همه بخش‌های جامعه اسلامی را به لرزه درآورد. این پژوهش به دنبال یافتن میزان تأثیرات حمله مغول در جریان تصوف از طریق بررسی نقدهای درون‌مکتبی است. به دلیل جایگاه والای عرفان و تصوف در فرهنگ و ادبیات، شناخت جنبه‌های منفی و مثبت آن، کمک بیشتری در درک فکری، فرهنگی و ادبی ما خواهد داشت. از همین‌رو این پژوهش، سعی در یافتن دغدغه‌های درون‌مکتبی تصوف و تأثیر هجوم تاتار بر آن دارد.

روش تحقیق

این پژوهش قصد دارد تا با بررسی آثار صوفیان سده‌های پنجم و ششم و همچنین آثار صوفیان برجسته سده‌های هشتم و نهم، نابه‌نجاری‌های فکری و اخلاقی صوفیان را استخراج کرده و سپس با مقایسه نتایج به‌دست‌آمده از مطالعه این دو دوره، مشخص کند که آیا نقد صوفیان بر خود و بیان ناهنجاری‌ها در این دو دوره تغییر کرده یا هیچ تفاوتی در دو دوره قبل و بعد از حمله مغول وجود نداشته است. برای انجام این پژوهش، تقریباً همه آثار صوفیان سده‌های پنجم و ششم و همچنین آثار صوفیان سده‌های هشتم و نهم مطالعه و نقدهای موجود در آن‌ها استخراج شد، جز آثاری که به‌صورت نسخه خطی بوده و در دسترس قرار نداشت. اگر نام بسیاری از آثار مهم صوفیان این دو دوره، در این پژوهش دیده نمی‌شود، بدین سبب است که بسیاری از

آثاری که توسط مشایخ بزرگ تألیف شده، مخصوصاً در سده‌های پنجم و ششم، جنبه تعلیمی و غیرنقادانه دارد و فقط به بایدها و نبایدهای صوفیان پرداخته است و با مطالعه کامل، نقدی در آن به چشم نمی‌خورد و به همین دلیل، نام این دسته از آثار در این پژوهش دیده نمی‌شود. چون در سده هفتم شاهد ظهور عرفان نظری هستیم و این جریان مورد استقبال بخش عمده‌ای از صوفیان قرار گرفت، بسیاری از آثار مخصوصاً نثر صوفیانه سده هفتم و همچنین سده‌های هشتم و نهم - که مورد مطالعه ما است - به تبیین دیدگاه‌های عرفان نظری اختصاص یافته است و عرفان نظری نیز بنا بر ماهیت خاص خویش، اغلب خالی از مباحث اجتماعی و خودسازی‌های فردی است و آثار اغلب صوفیان بزرگ در سده‌های هشتم و نهم به عرفان نظری و مباحث آن اختصاص یافته است؛ مانند علاءالدوله سمنانی، عزیزالدین نسفی، عبدالرزاق کاشانی، سیدعلی همدانی، ملامحسن فیض کاشانی، جامی، شبستری، قاسم انوار، شاه داعی الی‌الله شیرازی، حسین خوارزمی، جمالی اردستانی، سیدمحمد نوربخش، خواجه محمد پارسا، شمس‌الدین محمود لاهیجی، سیدحیدر آملی و... در این میان تنها دو اثر نثر صوفیانه به مباحث عرفان عملی می‌پردازد، از جمله *مصباح‌الهدایه* کاشانی و *اوراد‌الاحباب* ابوالمفاخر باخرزی که این دو اثر نیز جنبه تعلیمی دارند و بیشتر بایدها و نبایدها را مطرح می‌کنند و چندان به نقد صوفی نمی‌پردازند؛ به همین دلیل، بیشتر نقدهای سده‌های هشتم و نهم، در متون شعری صوفیانه به چشم می‌خورد. به دلیل حجم انبوه شواهد هر بخش و محدودیت مجال مقاله، در هر بخش به یک یا دو شاهد اکتفا می‌شود و برای نشان دادن ضمنی تکرار شواهد هر بخش، بخش‌ها براساس تناوب شواهد قرار می‌گیرند. به عنوان مثال اگر نقد اخلاقی در ابتدا قرار دارد دلیل تکرار بیشتر نقدهای آن در متون دوره مورد مطالعه است.

پیشینه تحقیق

آثار فراوانی از گذشته و حال در رد صوفیان تألیف شده که بسیاری از این آثار از خود صوفیان یا به عبارت دیگر درون‌مشری است. علاوه بر آن، آثار پژوهشی امروز در باره ناهنجاری‌های صوفیان مانند، مقاله‌ای با عنوان *خرده‌گیری‌های جامی بر شاعران صوفی‌نمایان از منصور جغتایی* و مقاله‌ای با عنوان *دین‌گریزی و تصوف‌ستیزی حافظ* از غلامحسین مظلوم عقیلی نیز تحلیل شده‌اند. حوزه مطالعه این دو مقاله محدود و دیدگاه خود شاعران درباره نقد تصوف بدون مقایسه بررسی شده است.

محمد کاظم یوسف پور در کتابی با عنوان *نقد صوفی* به جنبه‌های نقد درونی و بیرونی صوفیان تا سده هفتم می‌پردازد و ملاک پژوهش حاضر که تأثیر حمله مغول در نقدهای صوفیانه است در آن به چشم نمی‌خورد. کتابی دیگر با عنوان *صوفیان و ضد صوفیان* از الیزابت سرّیه در بردارنده فراز و نشیب‌هایی است که تصوف طی دو سده و پانزده سال از نیمه سده هجدهم تا نیمه سده بیستم میلادی در جهان اسلام پیموده است. در اثر دیگری با عنوان *رساله‌ای در مورد صوفیان* از مولانا احمد اردبیلی، دیدگاه خود نویسنده در رد صوفیه است و مقایسه و تحقیقی انجام نشده است. نگاهی به تحقیقات انجام گرفته نشان می‌دهد هیچ کدام با تکیه بر معیار تأثیر حمله مغول بر نقدهای صوفیانه تدوین نشده‌اند که این پژوهش سعی در انجام آن دارد.

فرضیه‌های تحقیق

۱. میزان و نوع نقدهای درون‌مکتبی صوفیه قبل و بعد از حمله مغول تغییری نکرده است.
۲. پس از حمله مغول تغییرات فراوانی در نقدها دیده می‌شود که متأثر از حمله مغول است.
۳. پس از حمله مغول تغییراتی در نقدها مشاهده می‌شود که ناشی از روند طبیعی رشد تصوف است و معلول حمله مغول نیست.

تشابهات میان دو دوره

در این بخش مسائل و نقدهایی که در میان دو دوره مذکور مشترک و مشابه هستند، بیان و میزان نزدیکی این نقدها به هم‌دیگر مشخص می‌شود.

نقد اخلاقی

وسیع‌ترین حوزه‌ای که مورد انتقاد نقادان صوفیه قرار گرفته، حوزه اخلاق است. اخلاق یکی از شاخه‌های سه‌گانه حکمت عملی است که نویسندگان تعاریف گوناگونی از آن ارائه داده‌اند. به‌طور خلاصه می‌توان گفت، «اخلاق هرگاه به‌صورت جمع به‌کار رود، به‌معنای جمیع یا مجموعه‌ای از خصلت‌ها و ویژگی‌های نفسانی یک فرد (گروه، جامعه یا دین) است که منشأ و مصدر نوع خاصی از سلوک و زندگی می‌باشد؛ اما اگر به‌صورت مفرد به‌کار رود، به‌معنای خصلت یا صفت نفسانی که منشأ و مصدر نوع خاصی از عمل و رفتار است. به‌عبارت دیگر، انجام فعل خاصی را تسهیل می‌کند» [۱۰].

اخلاق اجتماعی

در قرن‌های پنجم و ششم شش مورد ناهنجاری‌های اخلاقی شامل: ۱. ارتکاب انواع گوناگون فسق و فجور؛ ۲. انزوا و کناره‌گیری از فعالیت‌های اجتماعی؛ ۳. کسب جاه و مقام؛ ۴. ریا و خیانت‌ورزی؛ ۵. فریب دادن و به بیراهه کشاندن مریدان؛ ۶. دگرگون کردن مبانی اصیل گذشته و خوار شدن علمای راستین به چشم می‌خورد. در قرن‌های هشتم و نهم، سه مورد ناهنجاری‌های اخلاقی شامل: ۱. فریب دادن و به بیراهه کشاندن مردم؛ ۲. ترشروی و تندخویی؛ ۳. بی‌صفایی و بی‌ذوقی نقد در حوزه اخلاق اجتماعی دیده می‌شود. همان‌طور که مشاهده می‌شود فقط یک مورد از آن‌ها با هم مشترک می‌باشد و آن فریب دادن و به بیراهه کشاندن مریدان است. نویسندگان دوره نخست از آنان با عنوان خلیفتان شیطان و راهزنان طریق یاد می‌کنند و نقادان دوره بعد نیز آنان را صیادانی ازرق‌پوش که از خرقة خود دامی برای مریدان ساده‌لوح گسترده‌اند، می‌دانند. «اما جواب مسأله دیگر که پیران روزگار ما خلیفتان شیطان‌اند در راه زدن بندگان رحمان و بازکشنده جویندگان قرب حق‌اند به حیل و دستان از جنت و رضوان به جهنم و نیران، و رفق جستن ایشان از متابعان ایشان یک علامت و نشان برآن که ایشان هستند فراکرده شیطان، و دور کرده سبیل مستقیم رحمان» [۱۱، ص ۹].

«صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد» [۶، ص ۱۶۴].

اخلاق فردی

این بخش از انتقادات شامل زیرمجموعه‌هایی همچون اخلاق اقتصادی، اخلاق جنسی و پاره‌ای دیگر از مسائل اخلاقی می‌شود که در دوره نخست شامل هشت مورد به شرح زیر است: ۱. انحرافات اقتصادی؛ ۲. انحرافات جنسی؛ ۳. غرور؛ ۴. کسب شهرت با لباس تصوف؛ ۵. دروغ‌گویی؛ ۶. رفاه‌طلبی و اهل تنعم و عشرت؛ ۷. نداشتن ورع و پرهیز؛ ۸. ترک ادب. در دوره دوم دارای هفت مورد: ۱. انحرافات اقتصادی؛ ۲. انحرافات جنسی؛ ۳. غرور و خودبینی؛ ۴. سستی همت؛ ۵. شکم‌بارگی و تن‌پروری؛ ۶. سیاهی‌دل؛ ۷. ترک ادب نقد. پنج مورد اقتصادی، جنسی، غرور و خودبینی، شکم‌بارگی و تن‌پروری و ترک ادب در میان دو دوره مذکور مشترک است.

الف) انحرافات اقتصادی (مال‌اندوزی، حب جاه و مقام): نویسندگان سده‌های پنجم و ششم معتقدند که صوفیان پیشین برای از بین بردن کبر از مردم گدایی کرده و برای از بین بردن بخل آن را صرف مخارج صوفیان می‌کردند، اما در این روزگار نیت‌ها همه دگرگون شده و نیت‌ها بیشتر گرد حرص و مال‌اندوزی می‌گردد. نویسندگان دوره دوم نیز معتقدند که صوفیان در زیر خرقة خویش به گردآوری زر و مال مشغول‌اند.

غزالی نیت صوفیان زمان را مال و جاه می‌داند: «خادمان صوفیان مخالطت بدین کنند تا به سؤال کردن از عوام رعونت و کبر را بشکنند و به نفقه صوفیان بخل را بشکنند و به احتمال کردن از ایشان بدخویی از خویشان ببرند و به خدمت ایشان و دعا و همت ایشان برکت حاصل کنند. اول کار این بوده است، اگرچه اکنون نیت دگرگون شده و بعضی را مقصود مال و جاه شده است» [۱۳، ص ۴۵۱].

«که سزد دلِق ملمع ببرت در ته دلِق گره کرده زرت
یا مرقع ز سرت بیرون باد یا ز دل مهر زرت بیرون باد
صوفی و مال پرستی نه خوشست عالی و میل به پستی نه خوشست»
[۴، ص ۴۹۰-۴۹۱].

ب) انحراف جنسی: در نقدهایی که در سده‌های پنجم و ششم بر اخلاق جنسی گروهی از صوفیان شده، بیشتر به این نکته اشاره می‌شود که آنان به عمل قوم لوط مبتلا شده‌اند. در نقدهای سده‌های هشتم و نهم بیشتر به نظریات و شاهدبازی صوفیان اشاره می‌شود.

«اما بدان که امروز کسی را می‌باید که در میان مسلمانان چیزی درافکنند که نه راه مسلمانان است، و نه راه شریعت است، و نه راه دین و دین‌داران است و زندیقی خویش در میان پنهان کند و راه دیو، هوی و عمل قوم لوط بر دست گیرد و این را توحید محض نهد» [۱۱، ص ۲۷۳].

ج) غرور و خودبینی: غرور و خودبینی نیز یکی از آفاتی است که گریبانگیر گروهی از صوفیان هر دو دوره (سده‌های پنجم و ششم و سده‌های هشتم و نهم) شده است و به صورت یکی از راهزنان طریق حق، صوفی را از سلوک صحیح باز می‌دارد. «اندر میان هیچ قوم چندان غرور نباشد که اندر میان ایشان که هرچند راه باریک‌تر بود و مقصود عزیزتر باشد، شبهت و غرور بیش افتد» [۱۳، ص ۳۰۵-۳۰۶].

«مشایخ طعن می‌زدند و نمی‌پسندیدند، قبول جستن و قبول داشتن خلق را، از بس ز هر غرور که در آن است. ایشان مایه تو خورند و نفس رعنا را معجب کنند تا از حد خود درگذرد، اگر الله - تعالی - نگاه ندارد و این عقبه عظیم است این قوم را» [۵، ص ۲۷۰-۳۲۸].

د) شکم‌بارگی و تن‌پروری: توجه بیش از حد گروهی از صوفیان به خور و خواب و رفاه‌طلبی در هر دو دوره (سده‌های پنجم و ششم و سده‌های هشتم و نهم) موجب سستی آنان و بازماندیشان از طی طریق شده است. هجویری نیز گروهی از اهل تصوف زمان خود را اهل رفاه‌طلبی و عشرت و گذراندن وقت در بطالت معرفی می‌کند [۱۶، ص ۱۳۰-۱۳۱].

«جماعتی را باعث حضور در مجلس سماع داعیه تناول طعام که در آن مجمع بود» [۱۵، ص ۱۳۱].

«خواجه را بین که از سحر تا شام دارد اندیشه طعام و شراب
شکم از خوشدلی و خوشحالی گاه پر می‌کند و گهی خالی
فارغ از خلد و ایمن از دوزخ جای او مزبله است یا مطبخ
چون شود پر ز نان و آب شکم گردد از سینه علم و دانش کم
خود چه دانش بود در آن سینه که بود جای شهوت و کینه» [۴، ص ۱۲۲].

ه) ترک ادب: «شیخ‌الاسلام گفت انارالله برهانه: کی وی سی سال یک سفر کرده بود، تا دل خلق بر صوفیان به قبول آرم و راست کنم از بی‌اندامی‌ها که کرده بودند متحرمان بی‌ادب وی آن همه به صلاح آورد» [۲، ص ۳۴۱].

«طمع را زیارت و دریافتن بزرگان نام کرده‌اند و بی‌ادبی را اخلاص» [۳، ص ۴۹].

نقد دینی

این بخش از نقد صوفیان در سده‌های پنجم و ششم دارای چهار مورد است: ۱. بدعت؛ ۲. برداشت اشتباه از مفاهیم دین؛ ۳. برداشت اشتباه از مفاهیم آیات قرآن؛ ۴. ایجاد اختلال در انجام امور دین. در سده‌های هشتم و نهم دارای دو گزینه است: ۱. برداشت اشتباه از مفاهیم آیات قرآن؛ ۲. نداشتن ورع و پرهیز. مورد برداشت اشتباه از مفاهیم آیات قرآن در دو دوره مشترک.

برداشت اشتباه از مفاهیم آیات قرآن: از عمده‌ترین برداشت‌های نابجای گروهی از صوفیان از دین برگزاری مراسم سماع است. آنان با استناد نابه‌جا به یکی از آیات قرآن، سماع آلوده به فسق و گناه خویش را جایز می‌شمردند. این سماع ناقص آلوده به فسق در تمامی این دو دوره در میان گروهی از صوفیان رایج بوده است. ناقدان دلیل محظور

بودن سماع را ناقص بودن صوفیان و انجام دادن ناقص این عمل می‌دانستند و معتقد بودند که چون برخی صوفیان ناقص از حقیقت آن مطلع نیستند، از آن برای لذت‌جویی‌های نفس استفاده می‌کنند و از حقیقت آن باز می‌مانند.

«چون جهله مستصوف مر مستغرقان مستمعان را دیدند که می‌سماع کردند به حال، پنداشتند که به نفس می‌کنند. چون ایشان را بدیدند گفتند: حلال است و اگر نیستی ایشان نکنندی، بدان تقلید کردند، ظاهر برگرفتند و حقیقت بگذاشتند تا خود هلاک شدند و قومی جهال دیگر را هلاک کردند» [۱۶، ص ۵۸۲].

«رقص ناقص به سوی نقص بود	جنبش کاملان نه رقص بود
می‌زند مرغ جانشان پر و بال	تا رهد باز ازین حسیض و بال
گرچه هر دو ز یک صدا و ندا	به هوای سماع جسته ز جا
آن یکی بر فلک کشیده ردی	وان دگر رفته تا به تحت ثری
آن یکی سوده سر به چرخ برین	وان دگر رخت برده زیر زمین
جغد مسکین نشسته پهلوی باز	چون از آنجا دهندشان پرواز
باز سازد ز قصر شه خانه	جغد پرد به کنج ویرانه
میل هرکس به‌سوی مسکن اوست	روی هر مرغ در نشیمن اوست»

[۴، ص ۲۴].

نقد مشربی

نقد‌های مشربی مربوط به صوفیان، در سده‌های پنجم و ششم شامل هفت مورد: ۱. مذمت علم و علما؛ ۲. توجه به احوال زودگذر و ظاهری تصوف و دورافتادن از اصل آن؛ ۳. توجه به ظاهر اعمال و نادیده گرفتن نفس عمل؛ ۴. افراط و تفریط در قوانین شرعی؛ ۵. بی‌خبری از باطن و اسرار امور طریقت؛ ۶. ادعای بی‌اساس از کشف و شهود و ارتباط با ملکوت؛ ۷. ریاکاری است و در سده‌های هشتم و نهم با شش مورد: ۱. دعوی پوچ و بی‌حاصل بودن عمل؛ ۲. پیریشان‌دلی و عدم جمعیت خاطر؛ ۳. توجه به ظاهر اعمال و نادیده گرفتن نفس طریقت؛ ۴. ریاکاری؛ ۵. افراط و تفریط در قوانین شرعی؛ ۶. توجه به ظواهر و بی‌خبری از اسرار باطنی طریقت نقد، مشاهده می‌شود که فقط سه مورد از آن‌ها با هم مشترک هستند: ۱. توجه به ظاهر اعمال و نادیده گرفتن نفس عمل؛ ۲. افراط و تفریط در قوانین شرعی؛ ۳. ریاکاری.

الف) توجه به ظاهر اعمال و نادیده گرفتن نفس عمل: ظاهربینی و تکیه کردن به ظواهر طریقت و دین و غافل شدن از اصول و مبانی آن، آفتی بود که بلای جان گروهی از متصوفان هر دو دوره شد. برخی از این متصوفان از سلوک در طریقت حق، به خرقة‌ای و تسبیحی و گاه انجام دادن اعمالی بی‌کیفیت و از سر تقلید اکتفا می‌کرده‌اند: «و کسانی که در این راه درآمده باشند و به جاهلان این راه اقتدا کردند، از حالت زندگی خبر نیافتند و به‌صورت آمدند و هم بر صورت ماندند که چنان‌کس را طلب نکردند که طالب وی نیازمندان باشند و اینها خود نیازمندی را طلب نکردند. نیازمند طالب آن مرد اهل دل است که جز معنوی زندگانی را قبول نکند که قوت خود بیابد» [۱، ص ۵۸-۵۹].

«ابلهی رخت خود به خواب سپرد رختش از تن کشید و دزد ببرد
 جز ازاری که بودش اندر پای کش ز بی‌قیمتی گذاشت به جای
 چون متاعی که با بها باشد آفت دزدش از قفا باشد
 کاله آن به که کم عیاری او کند از دزد پاسداری او
 ساده‌دل چون ز خواب سر برداشت دید گمگشته هرچه در بر داشت
 دست خود برد سوی سر دو سه بار نه کله بازیافت نی دستار
 گفت اگر جامه رفت نبود باک دلم از بی‌عمامگی شد چاک
 ز آنکه نبود ز چشم هیچ گروه مرد را بی‌عمامه فر و شکوه
 چون نیارست سر برهنه نشست کرد بیرون ازار و در سر بست
 که از آنجا که رسم شهر و ده است کن برهنه ز سر برهنه به است
 آنچه پوشیدنش ضرورت بود بی‌ضرورت برهنه کرد و نمود
 آنچه بنمودنش به شرع رواست یکدمش ز ابله‌ی برهنه نخواست» [۴، ص ۵۸-۵۹].

ب) افراط و تفریط در قوانین شرعی: زیاده‌روی و گاه کندروی در اجرای برخی از احکام شرع دیگر است که متوجه برخی از صوفیان این دو دوره شده است. این افراط و تفریطها بیشتر در قالب تمییز ندادن میان حلال و حرام شرعی بروز کرده است.

این نکته نیز قابل ذکر است که در دوره نخست نقادان در کنار اباحت از مسئله زندقه نیز سخن به میان می‌آورده‌اند که در دوره دوم مشهود نیست و در دوره دوم در شرح اباحت به موضوع باده‌نوشی که از امثال اباحت است، سخن به میان آورده‌اند که در دوره نخست مصداق آن به چشم نمی‌خورد.

«این قوم مذموم‌اند اگرچه عاصی و فاسق نیستند؛ هرگاه که نان صوفیان خورند و سؤال کنند و خویشتن بر صورت صوفیان فرنامیند، فاسق و عاصی باشند و آنچه فراستانند حرام باشد که نه هرکه مرقع درپوشد و پنج نماز کند صوفی بود» [۱۳، ص ۴۶۱].

«سفره از حرام مالامال همه چیزی درو به غیر حلال نانش از گندمی که شحنه شهر از فقیران ده گرفته به قهر گوشت زآن گوسفند صحرائی که ربوده است ترک یغمایی خود به حرمت از آنچه کردم فاش صد ره افزون دگر حواجی آش وجه حلوا و خرج پالوده داده تردامنان آلوده [۴، ص ۲۴-۲۶].

«صوفی شهر بین که چون لقمه شهبه می‌خورد پار دمش دراز باد آن حیوان خوش علف» [۶، ص ۲۵۲].

«بیا و باده صافی به دست صوفی ده که رهن باده کند خرقة و مصلی را» [۱۲، ص ۵].

ج) ریاکاری: «جنید گوید: ار نه بوبکر کسائی ایذ، من در عراق نبید، جنید را به او مکاتبات است و رسایل نیکو، پیش از جنید برفت از دنیا. از جنید هزار مسأله پرسیده بود و همه جواب داده و با وی فرستاده، وی را وقت نزدیک آمد، آن را پیش خواست و همه بشست. خبر وفات وی به جنید رسید، جنید گفت: که کاشک وی آن مسألت‌ها که از من پرسیده بود بشستید. گفتند: که او آن را بشسته است. جنید شاد گشت. شیخ‌الاسلام گفت: جنید نه از آن می‌ترسید که آن به دست عام افتد یا به دست سلطان. از آن می‌ترسید کی به دست صوفیان افتد و از آن بازار فراسازند یعنی به قبول جستن و سخن گفتن که از هزار صوفی یک عالم بود، صوفی را آن تمام بود که می‌شنود و می‌داند. از این قوم دل فصیح بود نه زبان» [۲، ص ۲۶۸-۲۶۹].

«و اما مشبه مبطل به فقرا آن است که ظاهرش به رسوم فقر مترسم بود و باطنش به حقیقت آن غیر مطلع و مرادش مجرد اظهار دعوی بود وصیت و قبول خلق و این طایفه هم مرثیه خوانند» [۱۵، ص ۸۷].

۱. تفاوت‌های نقد صوفیان قرن‌های پنجم و ششم و قرن‌های هشتم و نهم

در این بخش به بررسی تفاوت‌های نقد صوفیان قرن‌های پنجم و ششم و قرن‌های هشتم و نهم پرداخته و مشخص می‌شود که در هر دوره چه آفاتی متفاوت از دوره دیگر، صوفیان را گرفتار و بیمار کرده است. در این بخش نیز تفاوت‌های میان نقدهای دو دوره در سه مقوله اخلاق، دین و مشرب بررسی می‌شود.

نقد اخلاقی

نقد اخلاقی در هر دو دوره (سده‌های پنجم و ششم و سده‌های هشتم و نهم) شامل دو حوزه اجتماعی و فردی است.

اخلاق اجتماعی

در مقوله اخلاق اجتماعی در دوره نخست چهار مورد نقد وجود دارد که در دوره دوم به چشم نمی‌خورد و در دوره دوم دو مقوله یافت می‌شود که در دوره نخست خبری از آن‌ها نیست. مقوله‌های متفاوت دوره اول عبارتند از:

الف) ارتکاب انواع گوناگون فسق و فجور: «هر آینه هوی مر صوفی را به پای کوفتن و سرود گفتن افکند» [۱۶، ص ۵۹].

ب) انزوا و کناره‌گیری از فعالیت‌های اجتماعی:

«زهد و ورزی برای مرداری	پس چه گویی که من کیم باری
تو ازین زهد توبه جوی نصح	ورنه بی‌دل روی به عالم روح
در غم آن دمی که رفت از دست	گری و خون‌گری که جایش هست
دور و نزدیک بی‌من و بامن	سطح آبست حافظ روغن
باش تا دینش بازخواست کند	تا چو خامه چگونه کاست کند
هرکه جوپای عالم غیب است	شمع در دست و اشک در جیب است
تو نه نیکی نه قابل نیکی	مرد کاکا و کوکو و کی‌کی

باش تا نقش عزّ نماید ذلّ باش تا عذر جزو خواهد کل
 گلبن از جور دی نماید خار باش تا گل نمایدت به بهار
 فتوی اندر ره فتوت نیست نبوت اندر دم نبوت نیست
 چون فلک سال و مه ز نامردی گرد اجرام خویشتن گردی»
 [۸، ص ۴۳۰-۴۳۱].

ج) کسب جاه و مقام: «خادمان صوفیان مخالطت بدین کنند تا به سؤال کردن از عوام رعونت و کبر را بشکنند و به نفقه صوفیان بخل را بشکنند و به احتمال کردن از ایشان بدخویی از خویشتن ببرند و به خدمت ایشان و دعا و همت ایشان برکت حاصل کنند. اول کار این بوده است، اگرچه اکنون نیت است و بعضی را مقصود جاه شده است» [۱۳، ص ۴۵۱].

د) دگرگون کردن مبانی اصیل گذشته و خوار شدن علمای راستین: «پس بدانید رحمکم الله که خداوندان حقیقت ازین طایفه پیش تر برفتند و اندر زمانه ما از آن طایفه نماند مگر اثر ایشان. خیمه‌ها مانده است به خیمه‌های ایشان ولیکن قبیله نه آن قبیله است و اندر طریقت فترت پیدا آمد لا بلکه یکسره مندرس گشت به حقیقت و پیران کی این طریقت را دانستند برفتند و اندکی اند برنایان که به سیرت و طریقت ایشان اقتدا کنند» [۱۴، ص ۱۰].

و مقوله متفاوت در دوره دوم عبارت است از:

ترشروی و تندخویی:

«پشمینه‌پوش تندخو از عشق نشنیدست بو از مستی‌اش رمزی بگو تا ترک هشیاری کند»
 [۶، ص ۱۹۶].

اخلاق فردی

در حوزه اخلاق فردی نیز در هر دو دوره نقدهای متفاوتی وجود دارد. در قرن‌های پنجم و ششم مقوله‌هایی وجود دارد که در قرن‌های هشتم و نهم ذکر نشده‌اند؛ از قبیل:

الف) کسب شهرت با لباس تصوف: «مشایخ اسلام و سالکان راه جان‌ها بذل کرده‌اند و راه تحقیق بیان کرده‌اند و در میان خلق نشر کرده‌اند. قومی به لباس ایشان بیرون آمدند و چندان خرابی‌ها افکندند که هیچ کس آن را به اصلاح نتواند آورد» [۱۱، ص ۳۹۰].

ب) دروغ‌گویی: دروغ‌گویی از دیگر ردیله‌هایی است که هجویری صوفیان زمان خود را بدان متهم می‌کند [۱۶، ص ۱۳۱].

و در قرن‌های هشتم و نهم نیز مواردی به چشم می‌خورد که در دوره نخست دیده

نمی‌شد؛ همچون:

(الف) سستی همت:

«ای به صوفی گری آوازه بلند کرده زین شغل با آوازه پسند
در ره اهل دل از همت پست جز عصا نیست ترا هیچ به دست
آنکه در چه فتد از لغزش پا دستگیرش نیاید ز عصا»
[۴، ص ۴۷۸-۴۷۹].

(ب) سیاهی دل:

«غلام همت دردی کشان یک رنگم نه آن گروه که ازرق لباس و دل سپهند»
[۶، ص ۲۰۲].

نقد دینی

دوره دوم دارای دو مورد مشترک نقد دینی با دوره نخست است و در دوره نخست سه مقوله نقد وجود دارد که در دوره دوم نیست:

(الف) بدعت: «راهزنان دین بسیار گشتند و بدعت‌ها در میان خلق آشکارا کردند و سخنان پردعوی بی‌معنی در میان خلق افکندند تا این مبتدیان که در آن می‌نگرند، بدان سخنان سیم اندود غره می‌شوند، تا حق‌ها اندک شد و نهان شد و بدعت‌ها آشکارا شد و فراوان شد و حق را پرده انکار بر روی درکشیدند و در زیر خاک کردند و بدعت‌ها را همه زینت هوی پوشانیدند و بر دل و چشم خلق بیاراستند - و خلق بیشتر متابع هوی‌اند - تا راه هوی آبادان گشت و علم هوی بلند گردید و راه حق را خار بدعت فرو گرفت و روندگان راه حق متحیر گشتند؛ الهی به فضل و کرم خود با صلاح آر» [۱۱، ص ۸].

(ب) ایجاد اختلال در انجام امور دین: «هرچند می‌نگری او خود نماز راست نتواند کرد و «الحمد» راست برنتواند خواند و دیگر چیزها چه رسد؟! تا لاجرم دین چنین خوار گشت و بدگویان عزیز گشتند و نیکوگویان خوار» [۸، ص ۲۶۸].

(ج) ادعای بی‌اساس از کشف و شهود و ارتباط با ملکوت: «و اشارت کردند به برترین حقائق و احوال و دعوی کردند که ایشان از حد بندگی برگزشتند و به حقیقت وصال رسیدند و ایشان قائم‌اند به حق، حکم‌های وی بر ایشان همی‌رود و ایشان از آن محواند و به هرچه ایثار کنند و دست بدارند خدای را عزوجل با ایشان عتاب نیست و آنچه کنند بر ایشان ملامت نیست و خویشتن از آن همی‌شمرند کی اسرار احدیت ایشان را پیدا کردند و ایشان را صافی گردانیدند از صفات بشریت و آن حکم از ایشان برخواست و از خویشتن فانی گشتند و باقی‌اند به انوار صمدیت. گفتار و کردار ایشان نه به ایشان است و این غایت بی‌حرمتی و ترک ادب است» [۱۴، ص ۱۰-۱۱].

نقد مشربی

در میان نقدهای مربوط به صوفیان دوره نخست، دو مورد نقد مشربی وجود دارد که در دوره بعد، نمونه‌های آن یافت نمی‌شود:

الف) توجه به احوال زودگذر و ظاهری تصوف و دورافتادن از اصل آن: «پس باید که بدین بشناسی که هرکس را که از حالت صوفیان چیزی پدید آید اندک، وی را بر همه عالمی فضل نباشد که بیشتر از ایشان آن باشد که از اوایل کار بر ایشان چیزی پدید آید و آنگاه از آن بیوفتند و تمام (کامل) نشوند و بعضی باشند که سودایی و خیالی بر ایشان غالب شود و آن را حقیقتی نباشد و او پندارد که آن کاری است! و از ده، نه چنین باشند بلکه فضل بر علما کسی را بود که اندر آن حال چنان کامل شده بود که هر علم که بدین تعلق دارد - که دیگران رابه تعلم بود - وی خود بی‌تعلیم بداند و این سخت نادر بود. پس باید که به اصل راه تصوف و فضل ایشان ایمان داری و به سبب مطوقان روزگار، اعتقاد در ایشان تباه نکنیم و هرکه از ایشان در علم و علما طعن کند، بدانی که از بی‌حاصلی می‌کند» [۱۳، ص ۳۹].

ب) بی‌خبری از باطن و اسرار امور طریقت: «اندر این زمانه بیشترین خلق را خداوند - عزوجل - از این قصه و اهل این محبوب گردانیده است و لطیفه این قصه بر دل‌های ایشان بیوشانیده؛ تا گروهی پندارند که این، رسمی است بی‌حقیقتی واصل؛ تاحدی که اهل هزل و علمای ظاهر ارتکاب انکاری کرده‌اند و به حجاب این قصه خرسند شده؛ تا عوام بدیشان تقلید کردند و طلب صفای باطن از دل به محاویده و مذهب سلف و صحابه را بر طاق نهاده» [۱۶، ص ۴۴].

در دوره دوم نیز چهار مورد نقد مشربی موجود است که نمونه آن در دوره نخست نیست. این چهار مورد عبارتند از:

الف) دعوی پوچ و بی‌حاصل بودن عمل:

«ای به صوفی‌گری آوازه بلند کرده زین شغل با آوازه پسند
دل چو خم چند بر آوازه تهی ناید آواز جز از خم تهی
نیستی صوفی ازین نام چه سود دعوی پختگی از خام چه سود
کی سیاهی شود از زنگی دور گرچه خوانند به نامش کافور
طوطی قدسی و از هیچ‌کسی می‌زنی پر به هوای مگسی

وین که صد پاره ز بی‌باکی تست نکند خرقه صدپاره درست
چاک بر تارکت از تیغ حسود بخیه بر پاشنه موزه چه سود
کردی انداخته سجاده به دوش گرد بازار چو سجاده فروش
لیک بازارگیان دیده ورنه صد ازین جنس به یک جو نخرند»
[۴، ص ۴۷۸-۴۷۹].

(ب) پریشان‌دلی و عدم جمعیت خاطر:

«شیخ بیچاره خود ز وهم و خیال گاهی از فکر زن افتاده به بند
گه به فکر امارت خانه گه به دکان تیم گشته گرو
گه به تخمین و ظن گرفته قیاس گه فرو رفته در چه کاریز
گاهی از دست نفس بدفرمای غرق بحر امانی و آمال
گه فرو مانده در غم فرزند خویشتن را گرفته مردانه
بهر تحصیل اجره در تک و دو دخل حمام و آسیا و خراس
ز آب آن غله کشته و پالیز از شریعت نهاده بیرون پای»
[۴، ص ۲۶].

(ج) ریاکاری:

«دلق پشمینه سالوس به یک جرعه می درخرابات فروشند که خوش بازاریست»
[۱۲، ص ۲۶].
«اگر خرقه سالوس شود دامنگیر با مرقع به در خانه خمار مرو»
[۷، ص ۳۲۳].

(د) توجه به ظواهر و بی‌خبری از اسرار باطنی طریقت:

«ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم ز آنچه آستین کوتاه و دست دراز کرد
صنعت مکن که هرکه محبت نه راست باخت عشقش بروی دل درمعنی فراز کرد»
[۶، ص ۱۶۴].

در مورد ریاکاری در سده‌های پنجم و ششم نمونه‌هایی یافت می‌شود ولی چون این عمل همراه با خیانت‌ورزی به اجتماع ذکر شده، در شواهد مربوط به اخلاق اجتماعی به آن اشاره شده است. البته ریاکاری که صوفیان قرن‌های پنجم و ششم به آن اشاره کرده‌اند به‌وسعت و اندازه معضلی که در قرن‌های هشتم و نهم به‌صورت یک بیماری

خطرناک بلای جان بسیاری از اهل طریقت شده بود، نیست. در دوره نخست، در چند مورد معدود نویسندگانی همچون سنایی [۸، ص ۷-۵] و هجویری [۱۶، ص ۱۳۰] به صورت کلی اشاره کرده‌اند که فعل گروهی از این صوفیان بر ریا و خیانت است. اما در دوره دوم، این موضوع در میان اهل طریقت به صورت یک بیماری مسری درآمد بود و کمتر کسی از آن مبرا می‌شد. حافظ از جمله نقادانی است که با تمام توان خود به مبارزه با ریا برخاسته است. یکی از محوری‌ترین و اساسی‌ترین موضوعات شعر حافظ مبارزه با ریا و ریاکاری است.

«حافظ این خرقه بینداز مگر جان ببری کاتش از خرقه سالوس و کرامت برخاست» [۶، ص ۱۰۷].

«بیار باده که رنگین کنیم جامه زرق که مست جام غروریم و نام هشیاریست» [۶، ص ۱۲۸].

«امام خواجه که بودش سر نماز دراز به خون دختر رز خرقه را قصارت کرد» [۶، ص ۱۶۴].

علاوه بر حافظ کسانی چون عبید زاکانی، عماد فقیه، شاه نعمت‌الله ولی نیز در اشعار خود به موضوع رواج ریاکاری پرداخته و با آن به مبارزه برخاسته‌اند.

نتیجه‌گیری

در قرن‌های پنجم و ششم موارد نقد اخلاقی شامل: فسق و فجور، جاه و مقام، ریا، گمراه نمودن مریدان، دوری از مبانی اصیل گذشته، مال‌اندوزی، بخل، حرص و طمع، انحرافات جنسی، بی‌ادبی و غرور و در قرن‌های هشتم و نهم شامل: موارد گمراه نمودن مریدان، تندخویی، مال‌اندوزی، حرص و طمع، انحرافات جنسی، غرور، سست‌همتی، بی‌ادبی و شکم‌بارگی است.

نقد دینی در سده‌های پنجم و ششم شامل: بدعت و سستی در امور دین و در سده‌های هشتم و نهم شامل نداشتن ورع است.

مباحث نقد مشربی در سده‌های پنجم و ششم عبارت است: از ادعای بی‌اساس کشف و شهود، سماع، مذمت علم و علما، توجه به ظاهر تصوف، توجه به ظاهر شریعت و اباحت و در سده‌های هشتم و نهم شامل: توجه به ظاهر طریقت، عدم جمعیت خاطر، بی‌توجهی به شریعت، ریا و اباحت است.

مواردی از قبیل: مال‌اندوزی، گمراه کردن مریدان، حرص و طمع، انحرافات جنسی،

غرور و بی‌ادبی در نقد اخلاقی هر دو دوره دیده می‌شود و نقدهایی چون دوری از مبانی اصیل گذشته، جاه و مقام در سده پنجم وجود دارد که در سده‌های هشتم و نهم دیده نمی‌شود. در نقد مشربی، مذمت علم و علما در دوره اول مشاهده می‌شود که در سده‌های هشتم و نهم نیست که شاید به دلیل نزدیکی متصوفه به علما، نقش اجتماعی علما در این سده کم رنگ شده است. در حوزه نقد دینی نیز بحث انتقاد از بدعت دیده نمی‌شود که به دلیل کم‌رنگ شدن نقش اجتماعی علما است؛ چون در سده‌های پنجم و ششم به دلیل نوپایی تصوف، تصوف مورد هجوم علمای دینی بود، اما در این دو سده هم قدرت علما کاسته شده و هم تصوف به‌عنوان یک جریان دینی شناخته شده است.

بنابراین، از سه فرضیه پژوهش، فرضیه‌های اول و سوم تأیید و فرضیه دوم رد و مشخص می‌شود که هیچ‌کدام از نقدها و تغییرات آن در دو دوره، ارتباط مستقیمی با هجوم مغول و تأثیر آن در تصوف نداشته است و مختصر تفاوت‌های قابل مشاهده، معلول تحولات زمان است که بر تصوف اسلامی تأثیر گذاشته است و نه حمله مغول. علت بی‌تأثیری حمله مغول به دلیل ماهیت درون‌گرای تصوف و انزوای نسبی آن از جامعه است که مایه امان ماندنش از بحران‌های اجتماعی شده است.

منابع

- [۱] غزالی، احمد (۱۳۷۰). *مجموعه آثار فارسی احمد غزالی*. تصحیح احمد مجاهد، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- [۲] انصاری، خواجه عبدالله (۱۳۸۰). *طبقات صوفیه*. تصحیح عبدالحی حبیبی و با کوشش حسین آهی، تهران، فروغی.
- [۳] باخرزی، ابوالمفاخر (۱۳۸۳). *اوراد الاحباب و فصوص الادب*، تصحیح ایرج افشار، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- [۴] جامی، عبدالرحمن بن احمد. (۱۳۸۶). *مثنوی هفت اورنگ*، تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، تهران، اهورا - مهتاب.
- [۵] ----- (۱۳۸۶). *نفحات الانس من حضرات القدس*. تصحیح محمود عابدی، تهران، انتشارات سخن.
- [۶] حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۷). *دیوان*. تهران، انتشارات اساطیر.
- [۷] خواجه‌ی کرمانی، محمودبن علی (؟). *دیوان اشعار*. تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران، کتابفروشی بارانی و محمودی.

- [۸] سنائی، مجدودبن آدم (۱۳۸۷). *حدیقه/الحقیقه و شریعه/الطریقه*. تصحیح مدرس رضوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- [۹] شاه نعمت‌الله ولی، نعمت‌الله بن عبدالله (۱۳۴۷). *کلیات اشعار*، تصحیح جواد نوربخش، تهران، انتشارات خانقاه نعمت‌اللهی.
- [۱۰] شمالی، محمدعلی (۱۳۸۹). «*علم اخلاق و فلسفه اخلاق: تأملی درباره حوزه‌های مختلف مطالعات اخلاقی*». معرفت اخلاقی، سال اول، شماره سوم، تابستان، صص ۷-۲۶.
- [۱۱] شیخ جام، شهاب‌الدین ابونصر احمدبن محمد (۱۳۶۸). *انس‌التائبین*. تصحیح علی فاضل، تهران، چاپخانه حیدری.
- [۱۲]. فقیه کرمانی، عماد (۱۳۴۸). *دیوان قصائد و غزلیات*. تصحیح رکن‌الدین همایون فرخ، تهران، انتشارات ابن‌سینا.
- [۱۳]. غزالی طوسی، ابوحامد امام محمد (۱۳۸۰). *کیمیای سعادت*. تصحیح حسین خدیو جم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- [۱۴] قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن (۱۳۴۵). *رساله قشیریّه*. تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- [۱۵] کاشانی، عزالدین محمود (۱۳۸۷). *مصباح‌الهدایه*. تصحیح عفت کرباسی و محمدرضا برزگر خالقی. تهران، زوار.
- [۱۶] هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۸۹). *کشف‌المحجوب*، تصحیح محمود عابدی، تهران، سروش.